

تحول معنایی واژه دیلم

ندا گلجانی مقدم^۱

چکیده: تحول معنایی واژگان در گستره زمان، نشان از یک فرآیند فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی دارد. بازخوانی برخی از واژه‌های تأثیرگذار در تاریخ بشری، بازگویی تحولات و گشاینده برخی حلقه‌های مفقوده تاریخی در حوزه اسناد و وقایع خواهد بود. واژه دیلم، با حضور گسترده در منابع مکتوب و افواه عامه، انتقال و گسترش قابل توجهی در زبان و فرهنگ جوامع درگیر با خود داشته است. استفاده از نظریه‌های زبان‌شناسان، برای دستیابی به معانی واژه دیلم در کاربردهای مختلف آن، راهگشا خواهد بود. غلبه عام بر افاده معنای دیلم، بر قومی بدین نام بوده است و سایر معانی که به بیش از بیست مورد می‌رسد، بنا به نوع حضور این قوم در مناطق مختلف و در قالب‌های محدودیت، گسترش و انتقال شکل گرفته است.

واژه‌های کلیدی: دیلم، زبان‌شناسی، تحول معنایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ استادیار گروه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه الزهراء (س) n.moghaddam@alzahra.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۴/۰۲/۱۰ تاریخ تأیید: ۹۴/۱۰/۰۵

The Semantic Evolution of word “Deylam”

Neda Golijani Moghaddam¹

Abstract: The semantic evolution of words in the context of time represents a cultural, political, social, and economical process. The advantage of reviewing some influential words in human history is to reveal the relative developments and unfold many hidden historical facts from among the documents and events. The word “Deylam” has had a noticeable transformation and development in both linguistic and cultural aspects. Some linguistic theories contribute to define “Deylam” within its several applications. “Deylam”, initially the name of a tribe, has had more than twenty other meanings in history. Those meanings, regarding the name of the places they inhabit, were formed in limitation, development and transformation.

Key words: “Deylam”, Linguistics, Semantic Evolution

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ Associate Professor, Department of History of Islamic Culture and Civilization, Alzahra University, Tehran, Iran n.moghaddam@alzahra.ac.ir

مقدمه

پژوهش درباره‌ی اسامی خاص و بررسی روند تحول معنایی واژه، از دغدغه‌های مؤثر در شناخت تاریخ مناطق و اقوام است. ورود در عمق معانی واقعی و مجازی لغات می‌تواند روزنه‌ی جدیدی در برش مقاطع تاریخی ایجاد کند و یاری‌رسان پژوهشگران در بازیافت مفاهیم و مصادیق تاریخی باشد.

واژه دیلم از جمله واژگانی است که در معانی متعدد و متفاوت، در طول تاریخ کاربرد یافته و از منظرهای مختلف، مورد بررسی قرار گرفته است. بررسی شیوه گسترش و تحول معنایی واژه دیلم، در شناسایی روند حضور افرادی که وابسته به این قوم در طول تاریخ بوده‌اند، مؤثر و راهگشای بازخوانی مقاطعی از تاریخ با نقش‌آفرینی‌های خاص این گروه در آن است. ظن غالب در این پژوهش بر آن است که تحول این واژه، به تبع گسترش و انتقال معانی در گستره‌ی زمان صورت پذیرفته که گاه موجب توهماتی نیز شده است و بازخوانی این معانی، می‌تواند در تثبیت جایگاه درست آن مؤثر باشد.

یکی از مشکلات اصلی چنین پژوهش‌هایی، عدم پرداخت کافی به پیشینه‌ی تاریخی قوم دیلم در منابع با وجود تکرار واژه‌هایی چون دیلم، دیلمی، دیلمیان و سایر مشتقات آن است که بررسی محتوایی از خلال منابع را با دشواری همراه می‌سازد. کاربرد گسترده‌ی واژه دیلم در معانی متعددی چون قومی بدین نام، سختی، بلا، داهیه، مرگ، دشمنان و بسیاری از موارد دیگر، شائبه‌ی تغییر و تحول معنایی آن را به ذهن متبادر می‌سازد که سؤال درباره‌ی چگونگی و چرایی آن، مسئله‌ی مورد بحث در پژوهش حاضر قرار گرفته است. با توجه به مباحث زبان‌شناسی، انتقال و گسترش معنایی واژه دیلم را می‌توان در جایگاه تاریخی یک قوم جنگاور بدین نام تلقی کرد که مورد توجه مخالفان و درگیر در حوزه‌ی روابطی خصمانه بودند؛ و همچنین می‌توان در مهاجرت‌های اختیاری و اجباری آنان جست‌وجو کرد.

گفتمان غالب در حیطه‌ی موضوع مورد نظر، ورود به مباحث زبان‌شناسی را ایجاب می‌کند. شناخت دقیق معنای یک واژه، با توجه به روابط درونی بین عناصر زبانی و همچنین ارتباط با جهان بیرون به دست می‌آید و تحول و دگرگونی آن منوط به علل داخلی و یا خارجی^۱ است.

۱ بر اثر تغییر یک سنت یا روش و یا برداشت اجتماعی مانند ترس، تشویش، تابو و نیز مقبولیت اجتماعی که عوامل خارجی تلقی می‌شوند، ممکن است در معنی واژه، تحول و دگرگونی صورت پذیرد و نیز گاه تحول بر اثر یکی از قوانین زبانی مانند مشابهت، مجاورت، کم‌کوشی و قوانین ناظر بر تحولات آوایی و صرفی زبان به وجود می‌آید که از

تحول و دگرگونی معنای یک واژه، ممکن است به شکل‌های مختلفی از جمله محدودیت، گسترش و انتقال^۱ و یا با تقسیم‌بندی دیگری از طریق تخصیص، توسعه، استعاره، مجاز مرسل، مجاز جزء به کل، مبالغه، تخفیف، تنزیل معنایی و ترفیع معنایی صورت پذیرد.^۲ بلومفیلد معتقد است تغییرهای معنایی چه بسا حاوی پیوندی با چیزهای موجود در جهان واقع باشند و از این رهگذر، بر جنبه‌های زندگی در روزگاران گذشته پرتو افکنند.^۳ با این بیان، گاه رگه‌های فرهنگی از تغییرات معنایی واژگان در طول زمان استخراج می‌شود و گاه سنت‌های تاریخی، برای شناخت روند تحولات یک واژه به یاری زبان‌شناسان می‌آید.

به اعتقاد ویلسون و اسمیت، به طور عمده معناهای ظریف و مجرد، از دل معناهای عینی‌تر برمی‌آیند. برحسب ترتیب معنایی، بلندمرتبه‌ترین مضمون‌های یک گفته آنهایی است که در میزان کانونی، در بالای زمینه قرار دارند. اگر ترتیب، به نوبه خود اینگونه تفسیر شود که درجاتی از اعتبار را بر مضمون‌های یک گفته تحمیل می‌کند، این نتیجه به دست می‌آید که مضمون‌های بالای زمینه، باید معتبرترین‌ها باشند.^۴ بلومفیلد نیز بر این باور است که تغییر کاربرد واژه، به صورت و معنا بازمی‌گردد. در برخی شرایط، بنا به دلایلی واژه قبلی همان مفهوم، کنار گذاشته و واژه جدید جایگزین می‌شود. پس تغییر معنایی، یک فرآیند پیچیده است. این فرآیند، متضمن اقبال‌ها و روگردانی‌هایی است و متعاقب این همه و به عنوان نقطه حساس آن، متضمن گسترش کاربرد کلمه رو به اقبال به درون حوزه‌های عملی است که تا آن زمان، به کلمه رو به افول تعلق داشتند.^۵ از مباحثی که با موضوع مورد بحث ما ارتباط مستقیم دارد، طبقه‌بندی استعاره در زبان‌شناسی؛ یعنی کاربرد واژه‌ها در معانی مجازی است و بلومفیلد تقسیم‌بندی و تعاریف زیر را درباره استعاره

→ جمله علل داخلی محسوب می‌شوند. مهری باقری (۱۳۶۷)، *مقدمت زبان‌شناسی*، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، صص ۲۴۲-۲۴۸.

۱ در محدودیت، اطلاق عام تبدیل به اطلاق خاص و محدود می‌شود. گسترش، به معنای وسعت حوزه معنایی است و انتقال معنایی حوزه نفوذ واژه در مفاهیم بر ساخته از آن، به دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی رخ می‌نماید. باقری، همان، صص ۲۴۸-۲۵۲.

۲ لئونارد بلومفیلد (۱۳۷۹)، *زبان*، ترجمه محمد حق‌شناس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۵۰۲-۵۰۳.

۳ همان، صص ۵۰۳-۵۰۴.

۴ نیل اسمیت و ویلسون دیدری (۱۳۶۷)، *زبان‌شناسی نوین نتایج انقلاب چامسکی*، ترجمه ابوالقاسم سهیلی و دیگران، تهران: انتشارات آگاه، ص ۲۴۷.

۵ بلومفیلد، همان، صص ۵۱۹-۵۲۰.

ارائه داده است:

- مجاز مرسل: وقتی معانی متوالی، در زمان یا در مکان به هم نزدیک باشند.
- مجاز جزء به کل: وقتی معانی متوالی، با هم رابطه کل و جزء داشته باشند.
- مبالغه: وقتی معانی متوالی، با هم رابطه قوی‌تر و ضعیف‌تر داشته باشند.
- تخفیف: وقتی معانی متوالی، با هم رابطه ضعیف‌تر و قوی‌تر داشته باشند.^۱

در پژوهش حاضر، اهتمام برای استخراج معانی دیلم، بنا به دلایل تاریخی و جغرافیایی و قرار دادن در حوزه‌های تحول معنایی در زبان‌شناسی بوده است.

پرداختن به روند تحولی واژه دیلم، در طول تاریخ چندان مورد توجه محققان به شکل تألیف کتاب و یا مقاله نبوده است. لغویون بنا به شیوه معمول، به ذکر معانی متعدد در ذیل عنوان دیلم در حوزه شناخت لغت پرداخته‌اند و در کتب تاریخی نیز به تناسب ذکر رویدادها، به صورت مختصر درباره پیشینه تاریخی قوم دیلم و نوع ارتباط آنان با سایر اقوام پرداخته شده است.

پرداختن به وقایع تاریخی مرتبط با قوم دیلم پیش از اسلام و در سده نخست هجری، در عموم کتاب‌های تاریخ عمومی منحصر به ذکر حضور ایرانیان در یمن در دوره خسروانشیروان و فتوحات اولیه در دوره اسلامی است^۲ و آنچه که به منطقه دیلم مربوط می‌شود، منحصر به ذکر مختصری از خصوصیات اقلیمی در کتب جغرافیایی است که فقط مواد خام چنین تحقیقی را فراهم می‌آورد. در کتب محلی، نظیر تاریخ گیلان و دیلمستان (تألیف ظهیرالدین مرعشی) نیز که امید استفاده گسترده می‌رفت، بخش اول که معرفی منطقه و قوم دیلم بوده است، موجود نیست.

فقط در یک مورد، به نحوی یک فرضیه در این محدوده ارائه شده که سخنرانی دکتر رسول خیراندیش در سمینار «دیلم (بندر دیلم) در آئینه زمان» است؛ مبنی بر اینکه کاربرد اولیه واژه دیلم، اطلاقی بر منطقه دیلم در کوهستان البرز نیست و معنای مرزدار و مرزبانی از آن لحاظ می‌شود. وی در فرضیه خود، تحول معنایی واژه دیلم را از معنای مرزبان و مرزدار به یک گروه مشخص

۱ همان، صص ۵۰۲-۵۰۳.

۲ محمدبن جریر طبری (۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م)، تاریخ الامم والملوک، به تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، ج ۲، بیروت: دارالتراث، صص ۱۳۹-۱۴۴؛ ابوحنیفه دینوری (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، صص ۹۱-۹۳. پس از غلبه حبشی‌ها به پشتوانه امپراتوری روم بر یمن و استعانت سیف‌بن ذی‌یزن از خسروانشیروان برای مقابله با متجاوزان، یک گروه ایرانی به فرماندهی وهرز دیلمی به یمن گسیل شدند و بر احباش غلبه یافتند. پس از حکمرانی وهرز، یمن به شکل یک منطقه وابسته به ساسانیان اداره می‌شد.

ساکن در منطقه می‌داند و اولین کاربرد وسیع آن را در ماجرای مزدکیان^۱ ذکر می‌کند. وی دیلمیان را سواران نژاده‌ای می‌داند که مأمور نگهداری مرزها بودند و واژه دیلم را در اصل، به معنای مردم ذکر می‌کند و نه به معنای اسم مکان. به اعتقاد وی «یا» نسبت در آخر واژه، کاربرد چندانی ندارد.^۲ مؤلف کتاب هفت شهر لیراوی و بندر دیلم، برای اثبات اهمیت بندر دیلم در جنوب ایران، این نظریه را طرح کرده است، اما تلاشی برای اثبات فرضیه ندارد. مسئله به شکلی گذرا طرح و از آن عبور شده است.

در مقاله «دیلم» در *دائرة المعارف اسلام* نیز به شکل عمومی درباره جغرافیای منطقه، پیشینه تاریخی و نقش آفرینی‌های ایشان در طول تاریخ و حکومت‌های مرتبط مأخوذ از منابع اسلامی سخن گفته شده است.

بررسی معانی واژه دیلم

بر واژه دیلم از نظر لغت معانی گوناگونی هموار شده است که برخی با ارتباط روشن و برخی بدون ارتباط مستقیم نمایانده می‌شود. در *لغتنامه* دهخدا برگرفته از کتب لغت متقدم، معنای لغوی این واژه سختی و بلا، داهیه، مرگ، دشمنان، اعدا، جماعت مردم، سپاه بسیار، جماعت مورچگان و کنه و درخت سلم آمده است^۳ که به نظر می‌رسد حاکی از توافق تعابیر درباره جماعتی از مردم باشد که با ویژگی‌های مشترکی در قالب دشمنان بسیار مرگ آفرینی که بلا و سختی شمرده می‌شدند، قرار می‌گیرد. شناخته شده بودن قوم دیلم، دست کم از دوره ساسانیان تاکنون توجه تعابیر را به سوی این گروه می‌کشاند. در معانی اصطلاحی، دیلم به عنوان نام قومی از اعاجم از بلاد شرق آمده است و برخی نیز گفته‌اند آنها گروهی از ترک‌هایند و در تعبیر دیگری آنها را طایفه‌ای از نسل ضبّین اد از مضریان دانسته‌اند که یکی از شاهان عجم آنان را در کوه‌های دیلم گزارده و در آنجا به مرور بر تعداد آنان افزوده شد.^۴ در معنای دیگر، دیلم به کسی اطلاق می‌شود که مادرش

۱ در دوره پادشاهی قباد و با پذیرش آیین مزدکی، امکان گسترش این تفکر فراهم شد و برخی از زرتشتیان دیلمان نیز به این مذهب گرویدند. این امر با جانشینی انوشیروان و کنار کشیدن قباد از مزدکیان، به محاکمه مزدک و قلع و قمع پیروان وی منجر شد. خطه دیلمان که به واسطه شرایط جغرافیایی مأمّن گروهی از مزدکیان شده بود، توانست تا حدودی مقاومت کند، ولی در دوره انوشیروان چنانکه در *نامه* تنسر آمده است، وی بر همه مناطق از جمله دیلمان تسلط یافت.

۲ علی‌رضا خلیفه زاده (۱۳۸۳)، *هفت شهر لیراوی و بندر دیلم*، بوشهر: انتشارات شروع، صص ۳۹۲-۳۹۴.

۳ علی‌اکبر دهخدا (۱۳۷۳)، *لغتنامه*، ج ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، صص ۱۰۰۳۶-۱۰۰۳۷.

۴ ابن‌منظور (۱۴۱۴ق)، *لسان‌العرب*، ج ۱۴، بیروت: دار صادر، بیروت، ص ۲۰۴؛ سیدمرتضی حسینی زبیدی ←

از حبش و پدرش از ترک باشد یا برعکس.^۱ معانی بنده و غلام، بنده سپیدپوست، نگهبان و زندان بان، سیاه، مرزدار و جز آن نیز از جمله معانی مطروحه درباره این واژه است که تعارض برخی از تعابیر، قابل تأمل است.

تجزیه لغت دیلم در پیشینه زبان فارسی اینگونه است که برای «دی» گاهی مجازاً معنای سرما و زمستان به کار رفته است^۲ و با ترکیب آن با پسوند «لم» که مزید مؤخر امکان است،^۳ می توان معنای محلی که سرمای زیادی دارد استخراج کرد که بر منطقه کوهستانی دیلمان قابل انطباق است؛ و در ترکیب دیگری «دی» در دین زرتشت به معنای دادار و آفریننده از صفات اهورامزداست^۴ و «لم» معنای رحمت و بخشایش دارد،^۵ ترکیب این دو «رحمت و بخشایش آفریننده و دادار» می شود که شاید به جهت وسعت نعمت در سواحل جنوبی دریای مازندران باشد. از اینجا می توان احتمال اطلاق نام محل بر قوم را طرح کرد.

در زبان طبری «لم» گاهی به معنای حصار طبیعی پوشیده از شاخه های سبز تمشک و نیز گیاه خاردار تمشک وحشی آمده است^۶ و یکی از معانی «دی» نیز آبادی است^۷ که ترکیب آن معنای آبادی محصور در حصارهای طبیعی از شاخه های سبز تمشک را می دهد. معنای دیگر «لم» در زبان طبری برکه عمیق، ژرف و گود است،^۸ اما انطباق آن بر دیلمان قطعی نیست؛ زیرا دیلمان منطقه ای کوهستانی بوده است.

در زبان عربی واژه دیلم بر قومی از اکراد و لشکر بسیار اطلاق شده است و دلام به معنای سیاهی، دلما به معنای شب سیاه و فعل دلم به معنای «سخت سیاه شد» به کار رفته است.^۹

→ واسطی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس فی جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر، ص ۲۴۶. در کتاب های تاریخی به طور معمول وقتی از دیلم به عنوان گروهی از بنی ضبه نام برده می شود از الفاظلی چون برخی پنداشته اند، گفته اند، گمان می رود و نظایر آنها استفاده می شود که تردید گویندگان را القا می کند.

۱ محمد پادشاه شاد (۱۳۳۵)، فرهنگ آندراج، ج ۳، تهران: کتابخانه خیام، ص ۱۹۸۹.

۲ دهخدا، همان، ج ۷، ص ۹۹۷۶.

۳ همان، ج ۱۲، ص ۱۷۴۴۶.

۴ همان، ج ۷، ص ۹۹۷۵.

۵ محمد بن حسن بن خلف تبریزی (۱۳۷۹)، برهان قاطع، تهران: انتشارات نیما، ص ۸۲۸.

۶ جهانگیر نصری اشرفی (۱۳۸۱)، فرهنگ واژگان طبری، ج ۴، تهران: شرکت انتشارات احیاء کتاب، ص ۱۸۴۴.

۷ همان، ج ۲، ص ۱۱۹۹.

۸ همان، ج ۴، ص ۱۸۴۴.

۹ لوئیس معلوف (۱۳۶۲)، المنجد فی اللغة، تهران: انتشارات اسماعیلیان، ص ۲۲۳.

کاربرد لفظ سیاه برای قوم دیلم در شمال ایران که چهره‌های سفید داشتند از این منظر مصداق نمی‌یابد، اما در مورد افرادی که در بندر دیلم در جنوب ایران زندگی می‌کردند و شاید بتوان آنان را ساکنان و یا مهاجران شهر دیلمیون آشوری دانست،^۱ می‌تواند مصداق ظاهری بیابد؛ هرچند این احتمال نیز دور از ذهن نیست که شاید سیاهی چهره، ملحوظ نبوده و دشمن داشتن این گروه آنها را گروهی سیاهدل برای اعراب نمایانده است. دیلم صف سپاه لشکر نیز معنا شده است^۲ که می‌تواند با سپاهیگری و جنگاوری دیالمه همخوانی داشته و به شیوه گسترش؛ یعنی انتقال مفهومی جزئی به مفهومی وسیع انجام گرفته باشد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که این لفظ به معنای سیاه در تقابل معنایی با الحمراء قرار گرفته است که در دوره اسلامی به اعاجم اطلاق می‌شد و واژه حمراء الدیلم نیز از واژگان مورد استفاده بوده است.^۳ بلاذری می‌گوید: «سپاه ایرانی چهار هزار نفری اسلام آورده در جنگ قادسیه مهتری به نام دیلم داشت که به جهت او ایشان به حمراء دیلم اشتهار یافتند».^۴ دکتر آذرنوش در تعلق بر این متن، حمراء را در مقابل اسود قرار داده است که معنای سفیدپوست در مقابل سیاه پوست را می‌دهد و معنای سرخ از آن دریافت نمی‌شود، اما اضافه دیلم بر حمراء، وجود نام قوم و یا اسم خاص یعنی دیلمیان سفید چهره را ثابت می‌کند و نه دیلم به معنای سیاه که اضافه «سرخ سیاه»، در درون خود تضاد و تعارض را نشان می‌دهد.

حمران به مردان بی‌سلاح در جنگ نیز اطلاق شده است که با این معنا، مصداق معنایی ترکیبی حمراء الدیلم، سپاهیان بی‌سلاح در جنگ می‌شود و یا مردمی از قوم دیلم که در جنگ سلاحی به همراه نداشتند؛ که البته تعبیر دوم با وجود تعابیر متعددی که در مورد زوبین‌ها و سپرهای معروف دیلمی آمده که همواره با آنان بوده است،^۵ مورد تردید جدی قرار دارد.

۱ دیلمیون را مطابق بحرین امروزی دانسته‌اند. «گلوب، پ-و- بیبی، ت-گ: «تمدن فراموش شده خلیج فارس»، ترجمه جمال‌الدین فرهی (آذر و دی ۱۳۳۹)، سخن، س ۱۱، آذر و دی ۱۳۳۹، ش ۸ و ۹، صص ۸۸۷-۸۸۸.

۲ ابن منظور، همان، ج ۱۲، ص ۲۰۴.

۳ ابوبکر احمدین محمدین اسحاق همدانی بن فقیه (۱۴۱۶ق / ۱۹۹۶م)، البلدان، به تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب، ص ۵۵.

۴ احمدین یحیی بلاذری (۱۳۶۴)، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات سروش، ص ۴۰.

۵ محمدین احمد مقدسی (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ص ۵۴۵؛ علی بن زید بن فندق (۱۳۶۱)، تاریخ بیهقی، بی‌جا، کتابفروشی فروغی، ص ۱۷.

در میان معنای مختلف دیلم، معنای مرزدار نیز ذکر شده است. امیة بن ابی صلت در وصف واقعه تاریخی حمله وهرز دیلمی به احباش در یمن، آنان را مرزداران دلیر خوانده،^۱ اما ابن فقیه جغرافیدان قرن سوم قزوین را «کشوین» فارسی و به معنای مرز دیداری خوانده است و در فتوح البلدان نیز همین معنا تکرار شده است.^۲ با توجه به اینکه قزوین مرز میان دیلم و حکومت‌های غالب بر ایران بوده، مرزداری بیشتر برازنده مردم این سامان تلقی می‌شود؛ زیرا دیالمه به طور عموم مهاجم بوده‌اند و نه پاسبان مرزهای مورد تعرض دیگران. در معلقه عنتره بن شداد که از معانی سبع شمرده می‌شود، واژه دیلم به معنای دشمن آمده است. وی می‌گوید:

شربت بماء الدحرضین فأصبحت زوراء تنفر عن حیاض الدیلم

یعنی «ناقه من آب از چشمه دحرضین خورده است و پیوسته از آبگیر دشمن نفرت داشته».^۳ عنتره بن شداد با وجود آنکه اصالت نجدی دارد، اما از اهالی حبشه بوده است و تضاد حبشی‌ها و دیالمه در یمن پس از غلبه وهرز، می‌تواند دلیلی بر کاربرد این واژه با معنای دشمن در شعر وی باشد.

از دیگر معنای دیلم بنده و برده است. جدال، اسارت و مرگ از شاخصه‌های اقوام جنگاور است. ابن حوقل می‌گوید: «دیلمیان در روزگار اسلام، بیشتر در کفر بودند و از آنان برده می‌گرفتند تا زمان حسن بن زید».^۴

درباره ملیت قوم دیلم که ترک، کرد، عرب، حبشی و عجم ذکر شده است، برداشت‌های متفاوتی می‌توان داشت. مهاجرت‌های اجباری و اختیاری و حضور در مناطق جغرافیایی اقوام دیگر، می‌تواند یکی از دلایل این همه تفاوت باشد. منطقه دیلم در جنوب دریای مازندران، همجوار اقوام ترک بوده است^۵ و نیز بنا به گفته ثعالی دیلمیان و ترکان در کنار یکدیگر وهرز

۱ در شعر امیة بن ابی صلت آمده است: «کیست مانند کسری شاهنشاه دوران که چون وهرز سرداری را در روز جنگ داشته باشد. زهی بر آن گروه دلیر که همانند آنها در بین مردم نتوان یافت. پیشقدمان شجاع روشن جبین که بزرگمنش و مرزداران دلیرند.» طبری، همان، ج ۴، ص ۱۴۷.

۲ ابن فقیه، همان، ص ۵۵۶؛ بلاذری، همان، ص ۸۰.

۳ عنتره بن شداد (۱۳۷۱)، «معلقه»، معلقات سبع، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات سروش، ص ۱۱۰.

۴ ابن حوقل (۱۳۴۵)، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۱۹.

۵ در برخی منابع، خزرها ترک شمرده شده‌اند و این امر پیش از ورود ترک‌های غز به منطقه بوده است. در آثار البلاد و

را در فتح یمن همراهی کردند.^۱ ترکیب اکراد دیلمی، در برخی کتب همچون تاریخ قم آمده است که آنان را گروهی غارتگر در دوران فتوح بر شمرده‌اند^۲ و نیز گفته‌اند پارسیان، دیلمیان را کردهای طبرستان می‌دانستند^۳ و همچنین کردهای ساکن آذربایجان نیز همجوار دیلمیان بوده‌اند.^۴ ایرانیان و اعراب در دوره‌های مختلف تاریخی به خصوص در دوره ساسانیان ارتباطات گسترده‌ای داشته‌اند و حبشه نیز در دوره‌های قوم مقابل دیالمه در یمن شمرده می‌شد. یافتن نوع ارتباط این گروه‌ها با یکدیگر می‌تواند در یافتن علت نامگذاری‌ها مؤثر باشد.

از موجبات جاری اطلاق دیلمی به افراد، حضور در منطقه دیلمان است؛ چنانکه ابن طقطقی، آل‌بویه را از دیلم نمی‌داند و می‌گوید سبب آنکه دیلمی نامیده شده‌اند، سکونت در بلاد دیلم است.^۵ علاوه بر معانی لغوی مطروحه درباره واژه دیلم، وجود واژگان مشابه در مناطق مختلف جهان از دوره‌های باستان، تقارب الفاظ در زبان‌های هم‌ریشه را می‌نمایاند. در تاریخ از وجود یک منطقه ایلامی به نام دیلمون در خلیج فارس نام برده شده که در کتیبه‌های قدیمی منطقه مکرر بدان اشاره شده است. این منطقه را به زبان آکادیانی «نی دوک کی» و به آشوری «تیلوون» (دیلمون) می‌خوانده‌اند^۶ که احتمالاً بحرین امروزی است.^۷ قدیمی‌ترین مأخذی که نام این محل در

→ اخبار العباد آمده است: «هشت هزار سوار از ترک خزر بر ولایت کسری پرویز به نهب و غارت مشغول شده بودند» (ابن حوقل، همان، ص ۲۹۵). عنایت‌الله رضا می‌گوید: مؤلفان ایرانی به پیروی از مؤلفان بیزانسی خزران را ترک نامیده‌اند (عنایت‌الله رضا (۱۳۸۷)، «ترک»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۵، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۱۴۰).

۱ عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری (۱۳۶۸)، *غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نشر نقره، ص ۳۹۹.

۲ حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱)، *قمی، تاریخ قم*، تهران: انتشارات توس، ص ۲۶۱.

۳ حمزه بن الحسن اصفهانی *آبی تا، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء*، بیروت: منشورات دار المکتبه الحیاه، ص ۱۸۰.
۴ منوچهر ستوده در *نامنامه ایلات و عشایر و طوایف* در ذیل کلمه دیلم، آنان را از طوایف قدیمه گروه ماد یعنی اکراد خاور دور دانسته است. منوچهر ستوده (۱۳۸۵)، *نامنامه ایلات و عشایر و طوایف*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۳۵.

۵ محمد بن علی بن طباطبائی (۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷م)، *الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیه*، به تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی، ص ۲۷۰.

۶ جورج ناتانیل کرزن (۱۳۸۰)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۵۴۳.

۷ بر اساس کتیبه‌های به خط میخی که توسط هنری راولینسن حدود ۱۵۰ سال پیش خوانده شد، این اعتقاد تقویت شد که بحرین همان دیلمون مردم بین‌النهرین است (گلوب-بیبی، صص ۸۹۶-۸۹۷)؛ و در کاوش باستان‌شناسان دانمارکی در سال ۱۹۶۰ به بعد نیز اثبات شد که بحرین همان جزیره افسانه‌ای دیلمون است که در کتیبه‌های

آن ذکر شده است، یک لوحه مربوط به سارگن کبیر (حدود ۲۸۷۲ پ.م) است که در آنجا نوشته شده: سارگن به دریای سفلی یعنی خلیج فارس و مملکت سیاه‌پوستان رسید و جزیره نی دوک کی و یک بندر دیگر را تصرف کرد. بعدها گودی پادشاه لاگاش (۲۶۰۰ پ.م) به چوب‌هایی اشاره می‌کند که از ماجان و ملوخ‌خا و گوبی و دیلمون می‌آورده‌اند.^۱ از خرمای دیلمون هم در کتیبه‌های قدیمی نام برده شده است.^۲ در دوره اسکندر مقدونی در نوشته‌های کاتب وی، «نی آروک» نام بندر دیلم آمده است.^۳

اطلاق دیاله بر یکی از ریزابه‌های دجله (که بنا به احتمالی دجله همان دیله بوده است) نیز قابل تأمل است. دجیل یا دجله کوچک، «دیهه کودک» نیز خوانده می‌شد.^۴ در آنسراج یکی از معانی دجله صف سپاه لشکر آمده است^۵ که همخوانی کاملی با معنای دیلم در کتب لغت دارد. در بندهش نیز آمده است: «دجله رود از دیلمان بیاید و به خوزستان به دریا ریزد».^۶

با توجه به مستندات ارائه‌شده، وجه غالب علل تحول و دگرگونی در معنای واژه دیلم، در علل خارجی یا غیرزبانی است که به طور عموم بر اثر تحولات اجتماعی، ترس و تشویش ایجاد شده است. مهاجرت‌ها، شرایط اقلیمی و ارتباط فرهنگی و اقتصادی اقوام دیگر نیز از جمله علل تحول معنایی این واژه بوده‌اند که در کنار آن باید به تقارب الفاظ در زبان‌های هم‌ریشه نیز توجه داشت. علاوه بر شناسایی مجرد واژه در حوزه زبان، روند تحولی این واژه در دو حوزه جغرافیایی و تاریخی نیز شناخته می‌شود که ورود به هر دو وادی و بررسی جغرافیای دیلم و نیز پیشینه تاریخی این قوم، ضروری است.

→ سومری بدان اشاره شده است (همان، صص ۸۸۷-۸۸۸). با توجه به تقارن نام گیل و دیلم در تاریخ منطقه که گاه کاربرد مشابه یافته است، در معجم البلدان (به عنوان یکی از منابع دوره اسلامی) آمده است: «جیلان قومی از مردم فارس بودند که از نواحی استخر به بحرین هجرت کردند و در آنجا به کشاورزی و حفر قنات و غرس اشجار پرداختند. شهاب‌الدین یاقوت حموی (بی تا)، معجم البلدان، به تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه، ص ۲۳۴. به نظر می‌رسد این هجرت اجباری و از سوی پادشاه ایران بوده است.

۱ آرنولد ویلسون (۱۳۶۶)، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۴.

۲ همان، ص ۳۶.

۳ صادق نشأت (۱۳۴۴)، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران: شرکت نسبی کانون کتاب، ص ۵۷.

۴ دهخدا نام دیگر دجله را از معجم البلدان، «دیلکه» نقل کرده و گفته است: در کتیبه‌ها دگلت، در کتاب مقدس حدائق و در زبان یونانی تیگرس خوانده می‌شد (ج ۶، ص ۹۲۰۵).

۵ محمد پادشاه (شاد)، همان، ج ۳، ص ۱۸۰۰.

۶ فرنیغ دادگی (۱۳۶۹)، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، ص ۱۷۵.

جغرافیای منطقه دیلم

در بندهش (کتاب دینی و تاریخی ایرانیان به زبان پهلوی) نام سرزمین‌های غربی دریاچه ارومیه تا دریاچه وان دیلمان آمده است.^۲ در آثار جغرافیایان یسان مسلمان، محدوده طبیعی دیلمان متفاوت گفته شده است. در دوره‌های قدرت، مناطق وسیعی از جنوب دریای مازندران با این عنوان آمده است که به طور عموم به قرینه، قابل تشخیص است. اصطخری و ابن حوقل دیلمان را از جنوب به قزوین، طارم، بخشی از آذربایگان و بخشی از ری؛ از شمال به دریای مازندران؛ از غرب به بخشی از آذربایگان و بلاد اران و از شرق به کوه‌های روبست و پادوسبان و کوه‌های قارن و گرگان محدود کرده‌اند که تمامی مناطق گیلان، طبرستان، گرگان و قومس را در خود می‌گنجانید،^۳ اما منطقه‌ای که به عنوان دیلمان خاصه مطرح است و نشیمنگاه قوم دیلم بود، بخش کوهستانی جنوب غربی دریای مازندران بوده است. مؤلف ناشناس *حدود العالم* که متعلق به قرن چهارم و همزمان با قدرت‌گیری آل بویه در جهان اسلام است، ناحیه دیلمان را از خراسان تا آذربادگان و از جبال تا دریای خزران برآورد کرده است.^۴ وی حتی در ذکر دیلمان خاصه، قوم گیل را که در هامون سکنی داشتند نیز به عنوان گروهی از مردم دیلم عنوان کرده است.^۵ مقدسی نیز در ذکر حدود دیلم این منطقه را میان رحاب، جبال، کویر و خراسان قرار داده است.^۶ ابن حوقل با وجود آنکه سرتاسر منطقه جنوب دریای مازندران و بسیاری از مناطق مرزی دیگر را در محدوده دیلم ذکر کرده، اما در تقسیم‌بندی‌های بعدی چالوس را مدخل دیلم از طبرستان دانسته و گیلان را منطقه جداگانه‌ای شمرده است.^۷ اطلاق دیلم بر تمام منطقه، اطلاق جزء بر کل به جهت ناموری و اهمیت آنان بوده است.

عنوان دیلم که در عهد قدرت، بر سراسر مناطق مذکور اطلاق می‌شد، بعدها ویران شد؛

1 Dilman.

۲ فرنیغ دادگی، همان‌جا.

۳ ابواسحاق ابراهیم اصطخری (۱۳۶۸)، *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۶۸؛ ابن حوقل، همان، ص ۱۱۸.

۴ *مجهول المؤلف* (۱۳۷۲)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، با تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات دانشگاه الزهراء، ص ۳۹۳.

۵ همان، ص ۴۰۱.

۶ مقدسی، همان، ج ۱، ص ۹۳.

۷ ابن حوقل، همان، ص ۱۲۰.

چنانکه در قرن هشتم حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* در ذکر مناطق مازندران، طبرستان و جیلان، حتی نامی از دیلم نبرده است،^۱ بلکه فقط در بخش عراق عجم هنگام سخن از ثغر قزوین، نامی از دیلم و دیلمان برده است که به تناسب ذکر عهود قدیم است.^۲

در جغرافیای ایران، در کناره‌های خلیج فارس از بندر دیلم نام برده می‌شود که یکی از بخش‌های هفتگانه شهرستان بوشهر است. سابقه این بندر را به منطقه دیلمون آشوری پیوند می‌دهند، اما در هیچ‌یک از کتب جغرافیایی دوره اسلامی، ذکر شاخصی درباره آن نشده است. لسترنج در ذکر «سنیز» یا «شنیز» در منطقه فارس آورده است که بقایای آن در محل بندر دیلم کنونی است.^۳ ایرج افشار در کتاب *جغرافیای تاریخی دریای پارس* آورده است: «نام بندری که به بندر دیلم شهرت داشته باشد، در آثار تاریخی و جغرافیایی پیشین دیده نمی‌شود. بعضی از پژوهشگران گمان‌هایی زده‌اند، از جمله اینکه نام باستانی این بندر تاوگه بوده است. عده‌ای نیز بر این باور بودند که شاید این بندر از نام پیشین جزیره بحرین یعنی دیلمون یا تیلمون گرفته شده باشد و بعضی دیگر آن را از نام سردار دیلمی به نام دیلمون می‌دانند. این پندارها درست نیست؛ زیرا بدون شک نام دیلم با نام سلسله دیلمی آل‌بویه بی‌بستگی نیست».^۴ چنانکه می‌دانیم نمود و اعتبار بندر مهروبان،^۵ تا دوران حکومت آل‌بویه و پس از آن برقرار بوده است و پس از ویرانی آن در حمله مغول، درباره بندر دیلم در کتب جغرافیایی سخن بیشتری به میان آمد. این مسئله دال بر این امر است که انتساب به نام‌های قدیمی، برای این بندر مستمسک در خوری نمی‌یابد.

بررسی حوزه جغرافیایی دیلم، گسترش این واژه در دوره‌های قدرتمندی دیالمه در مرزهایی فراتر از حوزه تثبیت‌شده آنان را نیز می‌نمایاند؛ چنانکه جایی در نزدیکی دینور،^۶ دهی در حوالی شوشتر و قریه‌ای از قراء اصفهان در ناحیه خرجان نیز دیلم نامیده شده است^۷ که شاید بی‌ارتباط با

۱ حمدالله بن ابوبکر مستوفی (۱۲۳۶)، *نزهة القلوب*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری، صص ۱۹۷-۲۰۴.

۲ همان، صص ۶۲، ۶۵.

۳ گای لسترنج (۱۳۶۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۹۵.

۴ ایرج افشار (۱۳۷۶)، *جغرافیای تاریخی دریای پارس*، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۳۸۴.

۵ خرابه‌های بندر مهروبان در شمال بندر دیلم قرار دارد.

۶ ناصر خسرو (۱۳۸۱)، *سفرنامه*، تهران: انتشارات زوار، ص ۱۶۳.

۷ احمد کسروی (۱۳۵۲)، *کاروند کسروی*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ۳۰۷.

۸ یاقوت حموی، همان، ج ۲، ص ۶۱۴.

با حکومتگری دیلمیان و پراکندگی نفوذ آنان نباشد.^۱

پیشینه تاریخی قوم دیلم

پیشینه حضور انسان و آثار زندگی در منطقه جنوب دریای مازندران، به هزاره پنجم قبل از میلاد می‌رسد.^۲ آثار شناخته‌شده این سرزمین در هزاره دوم پیش از میلاد در مارلیک و کلروز در گیلان، آگاهی‌هایی درباره تمدن بسیار گسترده جنوب دریای مازندران به دست می‌دهد. پیش از آریایی‌ها، اقوام کادوسی که فقط نامی از آنها باقی مانده است، در این منطقه سکونت داشتند. ریچارد فرای معتقد است با توجه به اینکه در گیلان هیچ سفالی از آغاز هزاره دوم پیش از میلاد یا پیش از آن پیدا نشده، می‌توان گفت که ایرانیان نخستین مردمی بودند که در دشت جنوب خزر به انبوهی جایگزین شدند.^۳

در تاریخ هرودوت در زمان سلطنت داریوش (حدود ۵ و ۶ پ. م) آمده است: «از باختریان تا سرزمین آگل‌ها سیصد تالان خراج پرداخته می‌شد. این قسمت، حاکم‌نشین دوازدهم بود».^۴ وی از بیست ساتراپ (به معنای حاکم‌نشین) نام می‌برد که داری‌ها، پانتی‌مات‌ها، پوسیک‌ها و کاسپی‌ها در ناحیه هیرکانی؛ یعنی جنوب داغستان و شرق مازندران زندگی می‌کردند و در ساتراپ یازدهم بوده‌اند^۵ و از سرزمین آگل‌ها نیز در همین محدوده نام برده شده است.

راینو از قومی به نام دربیک^۶ سخن می‌گوید که نام خود را به یکی از قلل مرتفع البرز در گیلان یعنی دلفک^۷ داده‌اند. دلفک که اصطلاح محلی آن دروک^۸ است و امروزه درفک^۹ خوانده می‌شود، در میان رشت و رودبار قرار گرفته است. وی می‌پندارد رشته کوه‌هایی که در

۱ کسروی دیلمقان در آذر بایجان را نیز برگرفته از نام دیلمان می‌داند و محل دیگری به نام دیلمه دیه در آذربایجان را نیز برمی‌شمارد (همان، همان‌جا).

۲ ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۱، ص ۹۲.

۳ ریچارد نلسون فرای (۱۳۸۳)، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۵۶.

۴ هرودوت (۱۳۳۶-۱۳۴۱)، تاریخ، ترجمه هادی هدایتی، ج ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۹۱.

۵ همان، ج ۳، ص ۱۸۵.

6 Derbike.

7 Dalfak.

8 Dervek.

9 Darfak.

گذشته به نام دیلمستان نامیده می‌شد،^۱ ابتدا مسکن دیلفیک‌ها^۲ بوده است؛ زیرا استرابن گفته است: است: تپوری‌ها^۳ میان کشور درفک و هیرکانی (گرگان) مستقر شده بودند،^۴ اما رابینو اشاره نمی‌کند که آیا دیالمه از نسل دربیک‌هایند و یا به دلیل استقرار در منطقه‌ای که از دربیک‌ها نام گرفته، دیلمی و دیلمانی خوانده شده‌اند.

در کتاب *ایران‌شهر در جغرافیای بطلمیوس* به نقل از موسی خورنی (مورخ ارمنی دوره ساسانی) در ذکر دریای هیرکان (مازندران)، از منطقه دیلمونک و اقوام گلن^۵ نام برده شده است. وی در ذکر اقوام موجود در جنوب دریای مازندران، از مادها نام می‌برد و از کاسب،^۶ کادوش،^۷ گلک^۸ و دیلموک^۹ به عنوان استان‌های ماد یاد می‌کند.^{۱۰} بر این اساس، دو تیره گیل و دیلم از یک ریشه بودند و از تیره‌های ماد محسوب می‌شدند، اما در زمان ساسانیان این دو تیره از هم جدا شده و در دوره‌های مختلف بر اساس غلبه هر یک، منطقه به نام آن گروه نامور می‌شده است. دیلمی‌ها که در گذشته در زمان هجوم قوم آماردی، به عقب رانده شده بودند، در زمان ژوستینین اقتدار فراوانی در گیلان داشتند.^{۱۱}

تقارن دو عنوان گیل و دیلم و جابه‌جایی این عناوین در دوره‌های مختلف، ظن غالب را بر هم‌ریشگی این دو تیره قرار می‌دهد. در دوره ساسانی به جهت غلبه دیلمیان، سراسر منطقه بدین نام خوانده می‌شد.

مهاجرت دیالمه در منطقه نیز از اسباب گسترش این عنوان بوده است؛ زیرا وقتی ابن‌اسفندیار در *تاریخ طبرستان* درباره بنیاد شهر آمل سخن می‌گوید، آنجا را ساخته دست یک دیلمی می‌داند؛^{۱۲} و

۱ در زمان رابینو، گیلان بر تمام منطقه اطلاق می‌شد.

2 Dilfik.

3 Tapuri.

۴ استرابن (۱۳۸۲)، *جغرافیای استرابو، سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۳۶؛ یاسنت لویی رابینو (۱۳۵۰)، *ولایات دارالمرز ایران، گیلان*، ترجمه جعفر خمایی‌زاده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۴۵۱.

5 Gelen.

۶ یوزف مارکوارت (۱۳۸۳)، *ایران‌شهر در جغرافیای بطلمیوس*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: انتشارات طهوری، ص ۳۵.

7 Kasb.

8 Kadus.

9 Gelk.

10 Dilmuk.

۱۱ مارکوارت، همان، ص ۳۱.

۱۲ رابینو، همان، ص ۴۵۳.

۱۳ بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار (بی تا)، *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال، [بی جا]. کتابخانه خاور، ص ۶۹.

بعدها نیز وقتی درباره رسومات آن سامان سخن به میان می‌آید، می‌گوید: «به رسم دیلم تا سه روز از او (میهمان) هیچ سؤال نکردند».^۱ رسوخ رسوم دیلم در جنوب شرقی دریای مازندران، گسترش این قوم در منطقه را نشان می‌دهد.

بنا بر روایات دینی، آورده‌اند هنگامی که نافع بن عامر بن ارفخشذ بن سام بن نوح زمین را در میان فرزندان نوح پخش کرد، فرزندان عامور بن ثوبل بن یافث بن نوح به طرف چپ خاور بیرون شدند و جمعی از آنها؛ یعنی فرزندان ناعوما از ناحیه جربی به سمت شمال رفتند و در شهرها پراکنده شده، چندین امت شدند به نام‌های برجان، دیلم، تبر، طیلسان، جیلان، فیلان، الان، خزر، دودائیه و ارمن.^۲ ابن خلدون به نقل از ابن سعید می‌گوید: «اشور را چهار پسر بود: ایران و نیبط و جرموق و باسل. از ایران‌اند: فرس و کرد و خزر و از نبط‌اند: نبط و سریان و از جرموق‌اند: جرامقه و اهل موصل و از باسل‌اند: دیلم و مردم جیل».^۳ در جای دیگر به نقل از ابن اسحاق آورده است که: آنها (یأجوج و مأجوج) از فرزندان جومراند و دیلم فرزند مادای می‌باشند که در عبرانی آنها را ماهان می‌خوانند.^۴ چندان روشن نیست که تقسیم‌بندی‌های مذکور بر اساس دانسته‌هایی از پیشینیان بوده است و یا بر اساس اقوام موجود شناخته شده، صورت گرفته است و پیشینه این اقوام بنا بر این اقوال به چه دوره‌ای از حیات بشری برمی‌گردد.

آنچه از تاریخ دوره ساسانی برمی‌آید، نشان از مقابله دائمی دیلمی‌ها با حکومت وقت دارد که به جهت جغرافیایی، حوزه نفوذ دست‌نیافتنی و مستقل، بدیشان فرصت رویارویی با غلبه دیگران را می‌داد. در دوره شاهپور اول، حدود نیمه قرن سوم میلادی، درباره جنگ پادشاه ایران با ساکنان جنوب دریای مازندران، گیل‌ها، دیلمی‌ها و اهالی گرگان سخن گفته شده است.^۵ در برخی منابع گاه از ملاطفت پادشاهان ساسانی با دیالمه گفته‌اند؛ چنانکه ابن اثیر از امان دادن بهرام و نوازش دیلمیان مهاجم و فرمانبرداری این گروه گزارش داده است.^۶ اینگونه همراهی‌ها مقطعی و محدود

۱ همان، همان‌جا.

۲ ابن‌واضح یعقوبی (۱۳۶۲)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۱۰.

۳ ابوزید عبدالرحمان بن محمد بن خلدون (۱۳۶۳)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۸.

۴ همان، ج ۱، ص ۹.

۵ آرتور کریستن سن (۱۳۷۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ص ۳۱۰.

۶ عزالدین ابوالحسن علی بن اثیر (۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م)، الکامل فی التاریخ، ج ۱، بیروت: دار صادر، ص ۴۰۵.

بوده است.

در بخشی از نامه خسروانوشیروان آمده است: «آن گاه که مردم سراسر کشور به فرآیندی از دشمنان بیاسودند و از آنان جز دو هزار تن از دیلمان نمانند که گشودن دژهایشان از ناهمواری کوه‌ها در آن سامان دشوارتر بود...»^۱ بعدها خسرو در سخن برای اسواران و سرداران و بزرگان و مرزبانان و هیربدان و گزیدگان، درباره سرکوب تمامی دشمنانش خبر داده است^۲ که به نظر می‌رسد در نهایت، موفق به مطیع ساختن دیلمیان نیز شده است. گسیل وهرز دیلمی به حبشه نیز در همین دوره تاریخی روی داده است.

در وقایع دوره خسرو پرویز، از دعوی بسطام دابی وی و سکه به نام خود کردن یاد شده است و اتحاد با دیلمیان و رفتن به نزد آنان که پیش از وی یاران بهرام چوبین نیز بدانجا پناه برده بودند.^۳ مخالفان خسرو منطقه دیلم را محل امنی برای اسکان و تداوم مقابله با پادشاه ساسانی یافته بودند. در *اخبار الطوال* پس از ذکر کشته شدن بسطام و پناه بردن یارانش به دیلم، آمده است: «خسرو ایرکان را با ده هزار سوار فرستاد تا در قزوین اقامت کنند و در آن جا پایگاهی بسازند و از نفوذ دیلمیان به کشور ممانعت کنند»^۴ و نیز آورده است که: یاران بهرام با تدوین عهدنامه‌ای با مردم دیلم، در امان ایشان به کشاورزی و پیشه‌وری پرداختند.^۵ کریستن‌سن از گسیل افواج مختلف در لشکرکشی‌های دوره ساسانی نظیر گیل‌ها، دیلمیان و کادوسی‌ها نام برده است که از بهترین افواج به شمار می‌رفتند.^۶ گویا این تعامل و همکاری، پس از از به انقیاد درآمدن دیالمه بسیار نقش‌آفرین بوده است؛ زیرا دیلمی‌ها در جنگ‌هایی که از شمشیر، نیزه و خنجر استفاده می‌شد، مهارت بسیاری داشتند. روابط متقابل اعراب و دیلمیان نیز در دوره‌های پیش و پس از اسلام، در فرآیند توسعه این واژه بسیار تأثیرگذار بوده است که مجال موسعی برای طرح جداگانه می‌طلبد.

۱ ابوعلی بن مسکویه (۱۳۶۹)، *تجارب الامم*، به تصحیح ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: انتشارات سروش، ص ۱۷۴.

۲ همان، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳ تئودور نولدکه [بی تا]، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، صص ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۲۸.

۴ دینوری، همان، ص ۱۱۵.

۵ همان، ص ۱۳۰.

۶ کریستن‌سن، همان، ص ۲۹۹.

نتیجه گیری

بنا بر آنچه که گفته شد تحول معنایی واژه دیلم را می‌توان در چند بخش مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در تحلیل محتوای متون تاریخی، غلبه عام بر افاده معنای دیلم، بر قومی بدین نام در بخش کوهستانی جنوب غربی دریای مازندران است که بنا بر پیشینه تاریخی منطقه و اطلاق اسامی هم‌ریشه با دیلم، ظن غالب بر پیشینه حضور این قوم از دوره مادهاست و معانی دیگر در تحولات معنایی این واژه رخ نموده‌اند و در مراتب مختلفی از اعتبار و پراکندگی قرار دارند.

بر مبنای تحولات معنایی واژه در حوزه محدودیت که اطلاق عام تبدیل به اطلاق خاص و محدود می‌شود، این واژه همواره اطلاق خود بر قوم و منطقه را به عنوان معنای اصلی حفظ کرده و تحولات معنایی دیگر، همه به شکل حاشیه باقی ماند. در حوزه گسترش، اطلاق این نام را در دوره‌های قدرتمندی، بر تمام منطقه جنوب دریای مازندران و همسایگان ایشان شاهدیم؛ چنانکه وسعت معنای واژه دیلم از چارچوب یک قوم کوچک در منطقه‌ای محدود بسیار فراتر رفت و در حوزه انتقال معنایی دیلم، در معانی مرزبان و مرزدار به جهت حضور مؤثر در مرزهای طبیعی و وسیع دوره ساسانی و اسلامی، سپاه به جهت تعداد زیاد سپاهی‌گران، بنده و غلام به جهت جنگاوری و به تبع آن اسارت، مرگ، سختی و بلا، دشمن، داهیه و معانی مشابه به جهت قدرت در جنگاوری و جدال با دشمنان، سواران نژاده به جهت نظامی‌گری و معانی دیگر که در متن بدانها پرداخته شد، به کار رفته است که واژه‌های برساخته از مفاهیم درونی واژه دیلم، منطبق با خصوصیات، کردارها و رفتارهای قوم دیلم است.

بر اساس تقسیم‌بندی بلومفیلد، کاربرد واژه دیلم در معنای ای همچون سختی، بلا، داهیه، دشمنان و جماعت مردم از باب توسع معنایی بوده است که گسترش را می‌نمایاند. آنگاه که به معنای مرگ به کار رفته، مبالغه‌ای در دل نهفته داشته است و در معنای ای چون جماعت مورچگان، کنه و درخت سلم دچار محدودیتی با تخفیف و کوچک‌انگاری شده است. قومی از اعاجم، قومی از اتراک، قومی از اکراد، طایفه‌ای از بنی ضبینه‌اد، فردی که مادرش از حبش و پدرش ترک باشد و بالعکس نیز که با محدودیت همراه است، در حوزه مجاز جزء به کل قرار گرفته است. معنای بنده، غلام، بنده سپیدپوست، نگهبان و زندانبان و سیاه نیز تخصیص معنایی را در خود داشته که با محدودیت همراه بوده است.

آنچه در این واژه رخ داد، تحول معنایی از نوع جایگزینی به شکل حذف معنای اصلی و متروک

ماندن آن نبود. واژه دیلم به معنای قوم و سرزمین، در عمده منابع در کانون بالای زمینه قرار دارد و اعتبار اصلی خود را حفظ کرده است. می توان باور داشت که پراکندگی گسترده معانی مجازی بر این واژه، به جهت اهمیت این قوم و نقش آفرینی های تاریخی این گروه بوده است.

از علل خارجی تحول معنایی واژه دیلم، می توان حضور فعالانه آنان در امور اجتماعی و سیاسی و تأثیرگذاری بر جامعه در حال گذار ایران، به خصوص از دوره ساسانی به دوره اسلامی و نیز قرار داشتن در کانون مقابله های مذهبی و قومی در ماجرای مزدک و بهرام چوبین و بعدها حکومتگری در دوره اسلامی را عنوان کرد و در علل داخلی نیز استفاده مجازی و استعاری از این واژه به سبب مجاورت و نزدیکی با مفاهیمی که خصوصیات درونی این قوم نظیر جنگاوری، تعداد زیاد، مشاغل و جز آن را می نمایانند، طرح می شود.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن الکرّم (۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.
- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن [بی تا]، *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال، [بی جا]، کتابخانه خاور.
- ابن حوقل (۱۳۴۵)، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمان بن محمد (۱۳۶۳)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م)، *الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیة*، به تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی.
- ابن قتیبه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م)، *البلدان*، به تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب.
- ابن فندق، علی بن زید (۱۳۶۱)، *تاریخ بیهقی*، [بی جا]: کتابفروشی فروغی.
- ابن مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۹)، *تجارب الامم*، به تصحیح ابوالقاسم امامی، تهران: انتشارات سروش.
- ابن منظور (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دارصادر، بیروت.
- استرابن، *جغرافیای استرابن* (۱۳۸۲)، *سرزمین های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اسمیت، نیل و ویلسون دیدری (۱۳۶۷)، *زیان شناسی نوین، نتایج انقلاب چامسکی*، ترجمه ابوالقاسم سهیلی و دیگران، تهران: انتشارات آگاه.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: شرکت انتشارات

- علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، حمزه بن الحسن [بی تا]، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا، بیروت: منشورات دارالمکتبه الحیاة.
 - افشار، ایرج (۱۳۷۶)، جغرافیای تاریخی دریای پارس، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
 - ایرانشهر (۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م)، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۱.
 - باقری، مهری (۱۳۶۷)، مقدمات زبان شناسی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
 - بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴)، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات سروش.
 - بلومفیلد، لئونارد (۱۳۷۹)، زبان، ترجمه محمد حق شناس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
 - تبریزی، محمد بن حسن بن خلف (۱۳۷۹)، برهان قاطع، تهران: انتشارات نیما.
 - ثعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸)، غرر الاخبار ملوک الفرس و سیره هم، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نشر نقره.
 - خلیفه زاده، علیرضا (۱۳۸۳)، هفت شهر لیراوی و بندر دیلم، بوشهر: انتشارات شروع.
 - دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
 - دینوری، ابوحنیفه (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
 - رایینو، یاسنت لویی (۱۳۵۰)، ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ترجمه جعفر خمایی زاده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
 - رضا، عنایت الله (۱۳۸۷)، «ترک»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
 - زبیدی واسطی، سید مرتضی حسینی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس فی جواهر التاموس، بیروت: دار الفکر.
 - ستوده، منوچهر (۱۳۸۵)، نامنامه ایلات و عشایر و طوایف، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
 - شاد، محمد پادشاه (۱۳۳۵)، فرهنگ آندراج، تهران: کتابخانه خیام.
 - طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م)، تاریخ الامم والملوک، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث.
 - عنتره بن شداد (۱۳۷۱)، «معلقه»، معالقات سبع، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش.
 - فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۳)، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 - فرنیخ دادگی (۱۳۶۹)، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس.
 - قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱)، تاریخ قم، تهران: انتشارات توس.
 - کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
 - کریستن سن، آرتور (۱۳۷۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
 - کسروی، احمد (۱۳۵۲)، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکا، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
 - گلوب، پ-و- بیبی، ت، گ (آذر و دی ۱۳۳۹)، «تمدن فراموش شده خلیج فارس»، ترجمه جمال الدین

- فرهري، مجله سخن، س ۱۱، ش ۸ و ۹.
- لسترنج، گای (۱۳۶۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
 - مارکوارت، یوزف (۱۳۸۳)، *ایران شهر در جغرافیای بطلمیوس*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: انتشارات طهوری.
 - مجهول المؤلف (۱۳۷۲)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، با تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء.
 - مستوفی، حمدالله بن ابوبکر (۱۳۳۶)، *نزهة القلوب*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات طهوری.
 - معلوف، لویس (۱۳۶۲)، *المنجد فی اللغة*، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
 - مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
 - ناصر خسرو (۱۳۸۱)، *سفرنامه*، تهران: انتشارات زوار، تهران.
 - نشأت، صادق (۱۳۴۴)، *تاریخ سیاسی خلیج فارس*، تهران: شرکت نسبی کانون کتاب.
 - نصری اشرفی، جهانگیر (۱۳۸۱)، *فرهنگ واژگان طبیری*، تهران: شرکت انتشارات احیاء کتاب.
 - نولدکه، تئودور [بی تا]، *تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
 - ویلسون، آرنولد (۱۳۶۶)، *خلیج فارس*، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی، تهران.
 - هرودوت (۱۳۴۱-۱۳۴۶)، *تاریخ*، هادی هدایتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
 - یاقوت حموی، شهاب الدین [بی تا]، *معجم البلدان*، به تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 - یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، تهران.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی